

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ماه رمضان؛ ماه اُنس با خداوند

با شروع ماه مبارک رمضان، افقی در مقابل انسان گشوده می‌شود تا امیدوارانه به انتظار گشایش «عشق» و «اُنس» با حضرت محبوب به استقبال آن ماه عزیز برویم، به امید حضور در میهمانی خدا و نوشیدن می‌محبت از جام ساقیِ ازلی که «آشنایی نه غریب است که جان‌سوز من است.»

۱- آمادگی برای شنیدن ندای بی‌صدای حقیقت

ماه میهمانی خدا برای حضور در جهانی که خور و خواب حیوانی فرا افکنده می‌شوند و لقمه‌های وصل رخ می‌نمایانند و جان روزه‌دار مستعد شنوای ندای بی‌صدایی می‌شود که حقیقت را در میدان دیدِ جان خود متذکر می‌گردد.

۲- مناجات‌هایی برای حاضر شدن در جهان پیش‌رو:

ماه رمضان، ماه زندگی با دعا است برای اُنس با حضرت محبوب. بعد از تجربه‌ای که در ۳۰ ساله‌ی اخیر یعنی بعد از جریان دفاع مقدس داشتیم که تا حدی از آن نوع مناجات‌ها فاصله گرفتیم، مناجات‌هایی که وسیله‌ای بود برای حاضر شدن در جهان پیش‌رو، جهانی که با انقلاب اسلامی در مقابل ما گشوده شده بود و صدام و صدامیان قصد داشتند مانع به‌ظهور آمدن آن شوند؛ دوباره جهانی برای رجوع به دعا به همان شکل در مقابل‌مان گشوده شده است تا در جهانی حاضر شویم که جهان عبور از استکبار است.

۳- دعا، عامل به ثمر رسیدن فعالیت‌های دیگر انسانی :

در دوران دفاع مقدس به‌خوبی نقش و تأثیر دعا را در جبهه‌ها تجربه کردیم و یافتیم که چگونه دعا در کنار فعالیت‌های نظامی، نقش آفرین است، به طوری که اگر در کنار تلاش‌های نظامی، آن دعاها و مناجات‌ها نبود، هرگز به آن موفقیت‌ها نمی‌رسیدیم.

۴- معصومانه‌ترین توبه :

هیچ وقت صدام حسین‌ها و ترامپ‌ها اهل انابه و توبه نیستند ولی امام خمینی‌ها به تأسی از امامان معصوم «علیهم‌السلام» اهل توبه و انابه می‌باشند، پس این توبه‌ها و انابه‌ها، توبه و پشت سر گذاشتن آن نوع گناہانی نیست که آن افراد مرتکب می‌شوند، بلکه روی آوردن به جهانی است که روح‌های بزرگ متوجه آن شده‌اند. این نوع انابه، معصومانه‌ترین کار است و هر کس بیشتر به انسان‌های معصوم نزدیک باشد بیشتر اهل انابه و توبه است، تا نشان دهند چه هستند و آنچه از آن‌ها برایشان سرمایه می‌شود همین افقی است که انابه‌های آن‌ها برایشان می‌گشاید، در عین سکونت بر خاک، در عین رفتنی زود هنگام و در زندگی ناتمام که البته هرگز تمام نمی‌شود.

۵- دعا؛ آینه‌ی به ظهور آوردن تقدیر تاریخی :

بعد از دفاع مقدس گمان کردیم عقل و برنامه‌ی خودمان برای اداره‌ی کشور کافی است و از نقش آفرین بودن دعا در کنار فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی خود، برای حضور در تاریخی که با انقلاب اسلامی شروع شده، غفلت کردیم و از دعاها و نیایش‌هایی که در گوشه و کنار کشور صورت می‌گرفت معنایی مناسب این تاریخ به دست نیاوردیم. در حالی که دعا و نیایش به معنای خاص آن، باید یکی از ارکان اساسی این حضور تاریخی باشد. حضور در جهانی دیگر که نه جهان گذشته‌ی قبل از دنیای مدرن است و نه جهان باقی‌ماندن در فرهنگ مدرنیته، جهانی است که خداوند برای ما مقدّر نموده و یکی از ارکان اساسی حضور در آن تقدیر، دعا است. وقتی با چنین رویکردی به متون مقدس خود رجوع نماییم دیگر آن متون مقدس، کلمات نیستند بلکه آینه‌اند، آینه‌ی به ظهور آوردن تاریخی که باید در افق وجود خود با آن زندگی کرد و زمان‌شناسی را همچون اولیای الهی «علیهم‌السلام» تجربه نمود.

۶- دعا؛ عامل حضورِ فَعَال در عالم :

با پدیدارشدن ویروس کرونا و زمین گیرشدن جهان مدرن و اندیشه‌ی حس‌گرای پوزیتیویسم، به خود آمدیم که باید ایمان تازه‌ای را دنبال کنیم، ایمانی که با دعا و مناجات همراه است، دعایی همراه با سلوک عقلی و قلبی و نه صرفاً درک مفهومی از حقایق. آن نوع سلوک عقلی و قلبی که در عین معرفت‌زایی، به بنیادی نظر دارد که از یک طرف با منشأ «وجود» و از طرف دیگر با درون انسان رابطه دارد، و به انسان نشان می‌دهد چه اندازه می‌تواند در عالم، حاضر باشد و به عالم خود کیفیت ببخشد. حضورِی که به جای دنبال کردن خود در برنامه‌های بی‌محتوا و تهی غیر قابل دسترس دنیای مدرن و ادعاهای توسعه و سازندگی به روش مدرن، از طریق اُنس با خدا به سرنوشتی بس متعالی و معنابخش بیندیشد. این جاست که انسان می‌تواند از درون و بیرون به ملکوت وصل شود و به این تجربه برسد که تجربه‌ی ایمانی از طریق دعا، راه مهمی است که امکان ندارد در این دنیا بتوان از آن غفلت کرد و در زندگی به نتیجه‌ی متعالی رسید. تمام آنچه در این تاریخ در طلب آن هستیم را با درک تاریخی خود در دعاهای ماه رمضان به‌خصوص در «دعای ابوحزمه» و «دعای سحر» می‌توانیم تجربه کنیم.

۷- دعا؛ عالی‌ترین مرحله‌ی سیر ایمان :

این تجربه‌ی مهمی است که انسان متوجه شود عالی‌ترین مرحله‌ای که انسان باید در سیر ایمانی خود آرام‌آرام به آن برسد، دعا و مناجات با حضرت ربّ العالمین است، زیرا مقام دعا و مناجات بعد از ایمان، به همان معنایی است که گفت:

اوّل قدم آن است که او را یابی آخر قدم آن است که با او باشی

و دعا آن آخرین قدم است، زیرا وقتی قلب انسان متوجه‌ی خداوند شد، بنا می‌گذارد تا با محبوب خود نجوا کند. سیره‌ی علمای ما در ابتدا، «تدبیر» در دعا و مناجات بوده است تا انسان بفهمد چه مطلبی را باید با خدا در میان بگذارد و تا دلدادگی با حضرت حق به درستی شکل بگیرد.

۸- دعا؛ سرمایه‌ای اصیل برای زندگی در امروز:

در اوایل ظهور انقلاب اسلامی، فضای فرهنگی ملت در حال برگشت به همان روحیه‌ی تدبّر و تفکر در دین بود، ولی دشمن با تهاجم فرهنگی‌اش - با توجه به پیش‌زمینه‌های غرب‌گرایی‌ما - با تمام نیرو به میدان آمد تا ما نتوانیم از فرهنگ اصیل خود استفاده کنیم و به نوعی گرفتار همان بستری شدیم که غرب در مقابل بشر گشوده است و ما نیز متوجه‌ی راز پایداری خود که اُنس با خداوند است نشدیم و دشمن را جهت نفوذ خود، امیدوار کردیم. زیرا ارزش‌های خود را نشناخته بودیم تا از آن پاسداری کنیم.

به یک معنا می‌توان گفت مشکلات ما از زمان قاجار شروع شد که آن‌ها شیفتگی به غرب را دامن زدند و در سلسله‌ی پهلوی آن شیفتگی و وابستگی به اوج خود رسید و نسبت به زندگی در زیر سایه معنویات نوعی گسست پدیدار شد و هنوز با آن گسست روبه‌رو هستیم و به همین جهت رویکردی شایسته نسبت به ادعیه و مناجات در ساختن نوعی از زندگی که لازمه‌ی فرهنگ اسلامی ایرانی است، پیش نیامده است. بسیاری از سرمایه‌های الهی که سال‌های سال موجب قوام جامعه‌ی ما بود فراموش شد، در آن حدّ که در حال حاضر گمان می‌کنیم آن سرمایه‌ها یعنی ادعیه و مناجات‌ها چیزهای مهمی نبوده‌اند تا به دنبال آن‌ها باشیم.

۹- وقتی در دعاخواندن‌ها، دعایی نخوانده‌ایم:

قبلاً با درک ابعاد دعای کامل می‌فهمیدیم به آن دعا نیاز داریم و با دعای کامل آن نوع زندگی را شکل می‌دادیم و در پرتو آموزه‌های آن، همه‌ی افراد جامعه، خود را مسئول یکدیگر و مسئول مسائل جامعه می‌دانستند.

ملاحظه کرده‌اید که در ابتدای دعای کامل شروع می‌کنید خداوند را بر اساس اسماء و صفاتش مورد خطاب قرار می‌دهید و با نظر به آن اسماء، تقاضاهای خود را مطرح می‌کنید تا آن جایی که اظهار می‌دارید: «بِاسْمَائِكَ الْاَلْتِي مَلَأْتَ اَرْكَانَ كُلِّ شَيْءٍ» قسم به آن اسمایی که بنیاد

وجود همه‌ی اشیاء را پر کرده است. هزاران نکته معرفتی باید در این جا حل شود تا إن شاء الله دعا در قلب انسان محقق گردد و گرنه بعد از دعا ممکن است احساس کنیم، گویا دعایی نخوانده‌ایم تا احساس کنیم نه تنها نسبت به خود بلکه نسبت به عالم و آدم مسئول هستیم.

۱۰- تفاوت انسان‌ها و نقش دعا در قرآن :

ائمه «علیهم السلام» گاهی برای ما روایت می‌آورند و گاهی در رجوع به خداوند مناجات و دعاهایی دارند که به کمک ما می‌آیند تا چگونه به خدا رجوع کنیم و عالمی که باید در آن زندگی کنیم را بیابیم و کیفیت بودن خود را ارتقا ببخشیم، زیرا اولیای الهی بیش از آن که به کمیت عالم توجه داشته باشند، به کیفیت عالم نظر می‌کنند و زندگی خود را کیفیت می‌بخشند و اساساً تفاوت انسان‌ها در همین امر است که چه اندازه به کیفیت بودن خود توجه دارند تا به کمیت بودن خود.

۱۱- چگونگی معرفت‌بخشی دعا :

ائمه «علیهم السلام» در روایات، عموماً معارفی را مطرح می‌کنند که در حد عقل مخاطبان آنهاست، اما در مناجات‌ها و ادعیه حقایقی را مطرح می‌کنند که بین خودشان و خداوند است و اساساً جنس آن معارف جنس خاصی است، مثل معرفت‌بخشی یک گل زیباست که آن معرفت‌بخشی، حالت حضوری دارد و نه حالت انتزاعی، زیرا در مناجات‌ها و ادعیه نوعی تماشگری با حضرت محبوب در مظاهری که با آنها به ظهور آمده در میان است. حقایق و معارفی که در مناجات‌ها مطرح است نه تنها در اوج است، بلکه به انسان عالم خاصی می‌دهد و ساحت وجودی انسان از آن طریق بسط می‌یابد تا در جهانی گسترده‌تر و گشوده‌تر از دنیا خود را بیابد.

۱۲- بشر امروز و خودآگاهی نسبت به دعا: در مناجات‌ها، نجوایِ بین «عبد» با «معبود» در میان است و اسراری که بین امام معصوم و حضرت حق است به ظهور می‌آید و به همین جهت باید با رویکردی خاص به آن‌ها نظر کرد تا موجب اصلاح اساسی انسان و جامعه شود. گمشده‌ی بشر امروز این نوع ادعیه و مناجات است و گویا بشر امروز در حال خودآگاهی نسبت به این امر می‌باشد.

۱۳- قاعده‌ای در امیدواری انسان در دعا:

قاعده‌ای را که باید به لطف الهی در قلب‌مان نگهداریم تا دعا و مناجات به خوبی در زندگی‌مان حضوری فعال پیدا کند، این است که بدانیم خداوند کریم که ما را خلق کرده تا مظهر کمالات او شویم و او خود را در مخلوقاتش به تماشا بنشیند؛^۱ خیلی زود از گناهان ما در می‌گذرد. نمونه‌ی این نوع برخورد را در اولیای الهی می‌یابید، به عنوان مثال اگر کسی در حضور پیامبر خدا «صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» به وجود مقدس آن حضرت یک نوع بی‌حرمتی بکند و بعد عذرخواهی نماید، حضرت بدون هیچ مقدمه‌ای او را می‌بخشد، زیرا دوست دارند انسان‌ها را خوب و صاحب کمال بنگرند. همان طور که اگر از امامان معصوم تقاضایی داشته باشیم به سرعت برآورده می‌کنند، زیرا آن‌ها به دنبال تماشای ایثار هستند، به همان معنایی که خداوند جواد و بخشنده است.

این یک قاعده است که اولیای الهی خیلی زود هم عذر افراد را می‌پذیرفتند و هم تقاضای افراد را برآورده می‌کردند، و این در اُنس با خدا برایشان حاصل شده است. خداوند این نوع

^۱ - اشاره به حدیث: قدسی است که حضرت حق می‌فرماید: «كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا؛ فَاحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ، فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أَعْرِفَ» من گنجی مخفی بودم، دوست داشتم که شناخته شوم، پس خلق کردم تا شناخته شوم.

خصوصیات را که خودش در حدّ کامل دارد، به دوستانش هم منتقل می‌کند. وقتی این نکته برای ما روشن شد که خداوند این خصوصیات را بیشتر از آن‌که اولیای الهی دارا هستند، در خود دارد، کلید خوبی برای روبه‌روشدن با دعا و مناجات به‌دست می‌آوریم. بالاخره این را می‌توانیم بفهمیم که خصوصیات خوب اولیای الهی که از تقصیر ما می‌گذرند و دارای سخاوت هستند، از طریق ارتباط با خدا برایشان پیش آمده و لذا حضرت حق که صاحب اصلی این صفات است، این صفات را بیشتر و به طور مطلق دارد، پس هم عذرخواهی ما را از گناهی که کرده‌ایم، خیلی زود می‌پذیرد و هم تقاضاهای ما را به‌خوبی برآورده می‌نماید. جناب مولوی با نظر به همین قاعده می‌گوید:

تو مگو ما را بدان شه بار نیست با کریمان کارها دشوار نیست

آری! وقتی متوجه شدیم «با کریمان کارها دشوار نیست» نحوه‌ی دعا کردن‌هایمان در گستره‌ی دیگری واقع می‌شود و امیدواری فراوانی را در دعا به ما می‌بخشد.

۱۴- در جستجوی قلب زنده:

تا قلب شروع به بیداری نکند، دعا هم که بخوانیم برای بیشتر داشتن دنیاست، ولی وقتی در محضر حضرت حق اقرار کردیم: خدایا! قلبم مرده است؛^۲ در آن صورت ورق بر می‌گردد و قلب، زنده می‌شود. «قلب زنده» خود را ماورای امور دنیایی جستجو می‌کند و هرگز به دنبال شهرت نمی‌تواند برود، حتی از آن نوع زندگی که همان «حبّ دنیا» است، متنفر می‌شود.

^۲ - اشاره به سخن حضرت سجاد «علیه‌السلام» در «مناجات التائبین» است که عرضه می‌دارند: «وَأَمَاتَ قَلْبِي عَظِيمًا جَنَائِي».

۱۵- عوامل مرگ قلب :

روایتی از حضرت سجّاد «علیه السلام» نقل شده است که می‌فرمایند: «مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلًّا وَعَزًّا وَمَعْرِفَةِ رَسُولِهِ أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا» (الکافی، ج ۲، ص ۱۳۰). بالاترین عمل‌ها کسب معرفت خدا، و سپس کسب معرفت پیغمبر است؛ بعد از این دو هیچ عملی مثل بغض دنیا ارزشمند نیست. بغض دنیا را عمل به‌شمار می‌آورد و می‌فرماید: بعد از کسب معرفت خدا و رسول خدا، دشمنی با دنیا بالاترین عمل است. فراموش نکنید که منظور از حبّ دنیا همان تعلقاتی است که انسان دارد که به‌خاطر آن‌ها دنیا را هدف قرار می‌دهد و آخرت و کمالات حقیقی را فدای آن می‌کند. طبعاً چنین چیزی اصل همه‌ی گناهان خواهد بود و همه‌ی سقوط‌ها از این‌جا ناشی می‌شود. از امام صادق «علیه السلام» نیز نقل شده است: «مَنْ أَصْبَحَ وَ أَمْسَى وَ الدُّنْيَا أَكْبَرُ هَمِّهِ، جَعَلَ اللَّهُ تَعَالَى الْفَقْرَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ شَتَّتْ أَمْرَهُ» (الکافی، ج ۲، ص ۳۱۹). اگر روزگار کسی به این صورت بگذرد که بیشتر توجه‌اش به امور دنیا باشد، خداوند فقر را چون تابلویی در مقابل او قرار می‌دهد و لذا دائماً خودش را در فقر می‌بیند و احساس غنا و بی‌نیازی نمی‌کند، و اموراتش همواره پراکنده و بی‌سر و سامان است.

آری! وقتی دل بمیرد کار انسان به دوستی دنیا می‌کشد و عالم گشوده‌ی معنویت از منظر او رخ بر می‌تابد تا بتواند در آن آرام گیرد.

۱۶- حجاب آنانیت و علت مرگ قلب:

گناه و پیرو آن، مردنِ قلب و محروم‌شدن از نظر به حقیقت، انواعی دارد. یکی از آن گناهان همان است که انسان به جای آن‌که در منظر خود، حضرت حق را که ربّ العالمین است

داشته باشد، خود را در منظرِ خود دارد. در این صورت وجود خودش، حجابِ نظر به حق می‌شود و دیگر نمی‌تواند خدا را که در عالم به ظهور آمده، محل اُنس خود قرار دهد و او را در منظر قلب خود بنگرد و به همین جهت انسان عاقل از خدا می‌خواهد آن قلب را که انسان با نظر به خودش می‌راند است، با جلوه‌ای که از رحمت خود می‌کند، آن انسان را از نظر به خودش منصرف نماید و قلبش را زنده گرداند.

۱۷- شاخصه‌های قلب زنده :

مطمئناً خداوند دوست دارد ما از او بخواهیم قلب‌مان را زنده کند، زیرا در آن صورت قلب انسان، محل جلوات انوار الهی می‌شود و خداوند در چنین قلبی خود را به تماشا می‌نشیند. به اندازه‌ای که ما آماده باشیم تا خداوند قلب ما را زنده کند و آن قلب، محل جلوات انوار الهی شود، به همان اندازه از هر چیز جز خدا منصرف می‌گردد. این نوع زنده کردن قلب غیر از آن است که بفهمیم حرام خدا، حرام است. آری! این خوب است که انسان حریم الهی را در حرام و حلال‌ها رعایت کند ولی این اول کار است. قلب زنده قلبی است که اولاً: اهل دوست‌داشتن باشد. ثانیاً: به جای دوست‌داشتن زیبایی‌های و همی، زیبای حقیقی را دوست داشته باشد و تنها خداست که محل همه‌ی کمالات و زیبایی‌های حقیقی است.

۱۸- قلب زنده، قلب بی‌کینه :

قلب زنده، خدا دوست است و به هر آینه‌ای که محل ظهور محبوب اوست، نظر محبت‌آمیز دارد و لذا قلب زنده هیچ‌وقت در درون خود نسبت به مؤمنین کینه ندارد و برای رسیدن به چنین محبتی از حضرت محبوب تقاضا می‌کند: «وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا» (حشر/۱۰) هیچ کینه و کدورتی در قلب ما نسبت به مؤمنین قرار نده. تا همه جا با حضرت محبوب به سر برد، به همان

معنایی که مجنون حتی بر در و دیوار کوی لیلی جز لیلی را نمی‌دید. جناب عطار با توجه به این امر که قلب بیدار شده جز خدا را نمی‌خواهد و همه جا در جستجوی خداست و جز خدا را نمی‌بیند این‌طور سروده است:

گشت مجنون هر زمان شوریده تر	همچنان در کوی لیلی شد مگر
هر چه را در کوی لیلی دید او	بوسه بر می‌داد و می‌بوسید او
گه در و دیوار در بر می‌گرفت	گاه راه از پای تا سر می‌گرفت
نعره میزد در میان کوی خوش	خاک می‌افشانند از هر سوی خوش
روز دیگر آن یکی گفتش که دوش	از چه کردی آن همه بانگ و خروش
هیچ دیوار و دری نگذاشتی	می‌گرفتی در بر و می‌داستی
هیچ از در کار بر نگشایدت	هیچ از دیوار در نگشایدت
کرد مجنون یاد سوگندی عظیم	گفت تا در کوی او گشتم مقیم
من ندیدم در میان کوی او	بر در و دیوار الا روی او
بوسه گر بر در زخم لیلی بود	خاک اگر بر سر کنم لیلی بود
چون همه لیلی بود در کوی او	کوی لیلی نبودم جز روی او
هر زمانی صد بصر می‌بایدت	هر بصر را صد نظر می‌بایدت
تا بدان هر یک نگاهی می‌کنی	صد تماشای الهی می‌کنی
دل که دارد این نظر اندک قدر	می‌نیاساید زمانی از نظر
گر به جای یک نظر بودی هزار	آن هزاران دیده بودی غرق کار

۱۹- قلب مرده‌ی انسان حسود :

یکی از مراحل زنده بودن قلب، آزاد شدن انسان از حسادت‌ها است. قلب انسان حسود، قلب مرده است و وقتی انسان متوجه‌ی پوچی و بیهودگی و ظلمات حسادت شد، از خداوند

می‌خواهد با گشودن منظر گسترده‌ی رحمتش در مقابل انسان، او را از جهنم حسادت آزاد کند و خداوند قلب‌مان را در آن راستا زنده می‌کند تا در ادامه‌ی محبت به او زندگی را معنا کنیم و خود را در آغوش ربّ العالمین بیاییم.

در مناجات‌های «خمسۀ عشره» پای مناجات در میان است. مناجات، یعنی نجواکردن، یعنی اُنسی که با نزدیکی تمام همراه است و نجواکردن با خدا به خودی خود مطلوبِ جان هر انسانی است، همان‌طور که هجران از حق، سخت برای جان سالک تلخ است. به همین جهت جناب مولوی که مزه‌ی انس با حق را چشیده، در نجوایش با خدا ناله سر می‌دهد:

ای خدا این وصل را هجران مکن	سرخوشان عشق را نالان مکن
چون خزان بر شاخ و برگ دل مزین	خلق را مسکین و سرگردان مکن
بر درختی کآشیان مرغ توست	شاخ مشکن مرغ را پران مکن
جمع و شمع خویش را برهم مزین	دشمنان را کور کن شادان مکن
این طناب خیمه را برهم مزین	خیمه‌ی توست آخر ای سلطان! مکن
نیست در عالم ز هجران تلخ‌تر	هرچه خواهی کن ولیکن آن مکن

وقتی نفسِ اُنس را شناختیم برای این قسمت از مناجات جایگاه خاصی قائل می‌شویم، زیرا وقتی انسان در جایگاه انس با خداوند است عملاً در حال ادب کردن قلب می‌باشد، تا دل به جای دیگر و چیزهای دیگر نیندد.

۲۰- یاری خدا در میل به دعا :

درفضای انس با خداوند، خداوند اسماء رحمانی خود را به قلب بنده‌اش می‌نمایاند و لذا از این به بعد تقاضاهای انسان شروع می‌شود که خدایا! این را می‌خواهم یا خدایا! آن را می‌خواهم.

راز «اسئلک، اسئلک» هایی که معمولاً در ادعیه و مناجات‌ها مطرح است از این قرار است و خداوند دوست دارد بنده‌اش مسیر ظهور رحمت پروردگارش را بگشاید.

تمام نیازهای ما را خداوند می‌داند و آماده‌ی برآورده کردن آنهاست. کدام‌یک از نیازهای کوچک و بزرگ ما را برآورده نکرده؟ از ابروی بالای چشم بگیر تا خود چشم. متوجه ما بود که وقتی پیشانی ما عرق می‌کند، ممکن است چشم ما را اذیت کند، سر راه عرق‌های پیشانی، ابرو را قرار داد. حال چگونه وقتی رحمت مطلقه‌اش اجازه نداد در این حد هم چشم ما اذیت شود و ما آزار ببینیم، ممکن است اجازه دهد مهم‌ترین نیازهای ما بی‌جواب بماند؟! با آن‌که شرط تحقق آن نیازها درخواست و طلب ما باید باشد و مسیر ظهور آن‌ها را طلب و تقاضای ما فراهم کند؟ به گفته‌ی جناب مولوی:

چون خدا خواهد که مان یاری کند میل ما را جانب زاری کند

ای خنک چشمی که آن گریان اوست وی همایون دل که آن بریان اوست

با این دید که محبوب ما می‌خواهد حوائج ما را برآورده کند، باید به دعا و مناجات روی آوریم.

شما در «مناجات شعبانیه» تا آن‌جا شیرین زبانی می‌کنید که عرضه می‌دارید: «الهی ... وَ اِنْ اَحَدَتْنِي بِذُنُوبِي اَحَدَتْكَ بِمَغْفِرَتِكَ» الهی! اگر مرا به گناهانم بگیری، من هم تو را به مغفرت می‌گیرم. در ابتدای امر این سؤال برای انسان پیش می‌آید که آخر این چه نوع حرف زدن با خداست! از نظر عادی این نوع حرف زدن مثل آن است که به باغبان بگویند اگر آن مقدار از زردآلوهایت را به من ندادی، من مقداری از گیل‌س‌هایت را برمی‌دارم. در حالی که هر دو از آن اوست. اگر خداوند ما را به خاطر گناهانمان عذاب کند، کار حقی کرده است پس چگونه

او را به خاطر چنین کاری به محکمه ببریم و بگوییم چرا مغفرت و بخشش خود را به کار نگرفتی؟ ولی خداوند دوست دارد که با او شیرین‌زبانی کنیم. خودش این چنین شیرین‌زبانی‌ها را در آن مناجات‌ها مثل مناجات ابوحمزه و دعای سحر به قلب بنده‌اش القاء می‌کند. جناب مولوی خطاب به حضرت حق عرضه می‌دارد:

دست گیر و جرم ما را واگذار	ای خدای پاک و بی‌انباز و یار
کان به رحم آرد تو را ای خوش رفیق	یاد ده ما را سخن‌های دقیق
مصلحی تو، ای تو سلطان سُخُن	گر خطا گفتیم، اصلاحش تو کن
گر چه جوی خون بُود، نیل اش کنی	کیما داری که تبدلش کنی
این چنین اکسیرها ز اسرار توست	این چنین میناگری‌ها کار توست

و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته